



The Existence of the External World According to John Locke

Mohammad Saket Nakiyasari*

Syed Mohammad Hakkak**

Received: 06/06/2017 | Accepted: 16/12/2017

Abstract

Our belief in the reality of things and people that we encounter is the topic of a fundamental discussion in philosophy known as "the existence of the external world." The essential question is whether we have knowledge of the existence of the external world or not. One of the most important answers that have been given to this issue is John Locke's theory of belief in reality which has been discussed in this paper. According to Locke, we have sensory knowledge of the external material world but what he refers to as "sensory knowledge" is apparently inconsistent with the general definition of knowledge in his philosophy. After studying the approaches of contemporary philosophers, we will show that sensory knowledge is consistent with the definition of knowledge in John Locke's philosophy. We will also review the arguments for sensory knowledge of the external world and John Locke's answer to skepticism. Also discussed in this paper is Locke's view that the most certain knowledge of the external world is our knowledge of the existence of God as well as that according to him, we do not have knowledge of other minds or spiritual essences and our certainty in regards to their existence is through faith.

Keywords:

John Locke, existence of the external world, sensory knowledge, existence of God, existence of other minds.

** PhD student of philosophy, Imam Khomeini International University | sacketlan@gmail.com

* Associate professor, Philosophy Department, Imam Khomeini International University (corresponding author) | smhakkakgh@gmail.com



وجود جهان خارج در نظر جان لاک

محمد ساکت ناکیاسری*

سید محمد حکاک**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۲۵

چکیده

باور ما به واقعیت اشیاء و اشخاصی که با آن‌ها سروکار داریم، موضوع بحثی بنیادین در فلسفه با نام «وجود جهان خارج» است. پرسش اساسی آن است که آیا ما به وجود جهان خارج معرفت داریم یا نه. از مهم‌ترین پاسخ‌هایی که به این مسئله داده شده است، نظریه واقع‌باورانه جان لاک است که در این مقاله دیدگاه او را بررسی می‌کنیم. از نظر لاک، ما به وجود جهان خارج مادی معرفت حسی داریم، اما آنچه او «معرفت حسی» می‌نامد، در ظاهر با تعریف کلی معرفت در فلسفه او ناسازگار است. ما پس از بررسی رهیافت‌های فیلسوفان معاصر نشان می‌دهیم که معرفت حسی با تعریف معرفت در فلسفه لاک سازگار است. در همین زمینه به بررسی دلایل موافق با معرفت حسی به جهان خارج و پاسخ لاک به شکاکیت می‌پردازیم. همچنین در این مقاله آمده است که از نظر لاک، یقینی‌ترین معرفت به وجود جهان خارج، معرفت ما به وجود خداوند است. نیز نشان خواهیم داد که در نظر او، ما به وجود اذهان دیگر یا جواهر روحانی معرفت نداریم و اطمینان ما به وجود آن‌ها از طریق ایمان است.

کلیدواژه‌ها

جان لاک، وجود جهان خارج، معرفت حسی، وجود خدا، وجود اذهان دیگر.

* دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی | sacketlan@gmail.com
** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (نویسنده مسئول) | smhakkakgh@gmail.com

مقدمه

فیلسوفان در جست‌وجوی مبنای فلسفی باور مردم به وجود جهان خارج پرسش‌های زیر را طرح می‌کنند: آیا چیزی مستقل از ادراکات ما وجود دارد؟ آیا این اشیاء در واقع، چنانند که به نظر می‌رسند؟ حصول معرفت ما به این اشیاء چگونه است؟ و پاسخی هم که به این پرسش‌ها می‌دهند می‌باید تاب مقاومت در برابر استدلال شکاکان را داشته باشد.

مسئله وجود جهان خارج از مسائل اساسی و جاودان فلسفی است که رد آن را می‌توان تا عهد سوفسطائینی مانند گرگیاس یا شکاکانی مانند پورون^۱ پی گرفت، اما صورت‌بندی جدید مسئله به فلسفه دکارت بازمی‌گردد.

این نظر دکارت که ما تنها مدرکات را به نحو مستقیم ادراک می‌کنیم و تنها راه معرفت به دیگر اشیاء همین مدرکات است، این شبهه را القا کرد که ما جز به عالم مدرکات دسترسی نداریم. دکارت در تأمل اول نیز فرضیه اهریمن شریر را مطرح کرد که تمام توان خود را در فریفتن ما به کار بسته تا اوهامی را که به ما القا می‌کند اشیاء و پدیده‌های خارجی بپنداریم. این فرضیه که معادل کنونی آن فرضیه مغز در خمیره^۲ است، چالشی شکاکانه در مقابل همه فیلسوفانی است که نظریه بازنمایی ادراک یا این نظر را که ما تنها به مدرکات خود دسترسی مستقیم داریم، پذیرفته‌اند. از جمله این فیلسوفان جان لاک است که در این مقاله نظر او درباره وجود جهان خارج را بررسی می‌کنیم.

البته، دستیابی به اندیشه لاک درباره جهان خارج از چند جهت دشوار است: نخست، به این دلیل که مصطلحات لاک همواره به یک معنا به کار نمی‌رود و یکی از دلایل آن گسیختگی زمانی در نگارش بخش‌های مختلف تحقیق در فهم بشر - اثر مهم او در معرفت‌شناسی - است.

دوم، این که لاک در تحقیق در فهم بشر، نظریه بازنمایی ادراک را پذیرفته است. طبق این نظر ما تنها تصورات را به نحو مستقیم و بی‌واسطه ادراک می‌کنیم. در این جا این پرسش پیش می‌آید که چگونه به جهان آن سوی مدرکات خود معرفت خواهیم داشت. در واقع، نظریه ادراک لاک، فلسفه او را با معضل جهان خارج مواجه می‌کند.

سوم، لاک تعریفی از معرفت مبنی بر ادراک سازگاری یا ناسازگاری تصورات به دست داده است که ربط آن را با معرفت ما به جهان خارج دشوار می‌سازد.

1. Pyrrho

2. Brain in a vat

چهارم، لاک بین معرفت و عقیده محتمل یا باور تمییز داده و به نظر می‌رسد معرفت به جهان خارج را به معنای معرفت یقینی ممکن نمی‌داند.

پنجم، بسیاری از مشکلات پیش روی مسئله معرفت ما به جهان خارج، ناشی از چالش‌های شکاکانه است، حال آن‌که لاک به مقابله با شکاکیت چندان اهتمام نداشته است.

و سرانجام، با توجه به این‌که لاک دیدگاه‌هایش درباره وجود جهان خارج را به نحو منسجمی ارائه نکرده، بررسی نظر او در این باره مستلزم بررسی بخش‌های متفاوتی از فلسفه نظری اوست.

تعریف معرفت

برای آن‌که بدانیم باور ما به وجود جهان خارج معرفت است یا نه، باید نظر لاک را درباره معرفت بازجویم. او در کتاب چهارم تحقیق در فهم بشر، معرفت را به ادراک سازگاری یا ناسازگاری تصورات تعریف می‌کند:

به نظرم معرفت چیزی جز ادراک ربط و سازگاری، یا ناسازگاری و ناهمسازی تصوراتمان نیست. تنها منوط به همین است، هر جا این ادراک باشد معرفت داریم و هر جا نباشد اگرچه ممکن است وهم، حدس، یا باور داشته باشیم، باز همواره به پایه معرفت نمی‌رسیم (Locke, 1991:525).

او سازگاری یا ناسازگاری تصورات را شامل «اینهمانی یا این‌نه‌آنی»، «نسبت»، «همبودی، یا ربط ضروری» و «وجود واقعی» دانسته است. در توضیح قسم چهارم، از سازگاری وجود واقعی با تصور سخن می‌گوید و گزاره «خدا هست» را مثالی از همین قسم می‌داند (Locke, 1991, p. 527).

در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که منظور لاک سازگاری یا ناسازگاری میان تصورات است یا سازگاری یا ناسازگاری میان تصورات و چیزهایی که تصور نیستند. برخی مفسران - نظیر کاپلستون و یولتون - ادراک سازگاری میان تصور و غیرتصور را نیز معرفت دانسته‌اند، اما دیگران معرفت را منحصر به ادراک سازگاری بین دو تصور می‌دانند.

لاک در حاشیه‌اش بر نسخه شخصی تحقیق، نوشته است که معرفت ادراک سازگاری بین دو تصور است. همین یادداشت اکثر لاک‌شناسان را بر آن داشته است تا معرفت را ادراک سازگاری بین دو تصور بدانند. افزون بر این، لاک در سرفصل تفصیلی کتاب هم که اهم مطالب را

جمع‌بندی کرده است، می‌نویسد: «معرفت ادراک سازگاری یا ناسازگاری میان دو تصور است» (Locke, 1991, p. 34). این نکته که از دید اکثر لاک‌شناسان پنهان مانده در هر شش نسخه مورد استفاده پیتز نیدیج^۱ آمده است. بنابر این، از نظر لاک عبارت اخیر تعریف معرفت است. حال، نکته این است که اگر تصور به هر موضوع ذهن به هنگام اندیشیدن تعریف شود، آسان نمی‌توان دریافت که چگونه تصوراتمان با موجودات واقعی که تصوراتمان نیستند، مطابق‌اند. به عبارت دیگر، اگر معرفت را به ادراک سازگاری یا ناسازگاری دو تصور تعریف کنیم، آیا آگاهی ما از وجود واقعی نیز معرفت به حساب می‌آید و آیا با ادراک سازگاری یا ناسازگاری دو تصور می‌توان به وجود شیء خارجی معرفت حاصل کرد؟

معرفت حسی

لاک، مراتب معرفت را به روش‌های مختلفی که ذهن در ادراک سازگاری یا ناسازگاری تصوراتش به کار می‌گیرد وابسته می‌داند. از نظر او، معرفت شهودی که ادراک سازگاری یا ناسازگاری دو تصور بی‌واسطه تصویری دیگر است واضح‌ترین و یقینی‌ترین نوع معرفت است. مرتبه دیگر معرفت که ادراک سازگاری یا ناسازگاری دو تصور به واسطه تصور یا تصوراتی دیگر است، برهان^۲ نامیده می‌شود. این تصورات واسطه، دلیل^۳ نام دارند. در هر مرحله از برهان، دارای معرفت شهودی هستیم. اگرچه این نوع از معرفت، یقینی است، به‌وضوح معرفت شهودی نیست (ibid., p. 531-533).

لاک در ابتدای فصل دوم از کتاب چهارم تحقیق، معرفت را به شهود و برهان منحصر می‌کند و می‌نویسد: شهود و برهان مراتب معرفت ما هستند؛ هرچه به پایه این دو نرسد هر قدر هم مشتمل بر اطمینان باشد، ایمان یا عقیده است نه معرفت، اما بلافاصله سخن از گونه دیگری از ادراک به میان می‌آورد که سزاوار نام «معرفت» است. در واقع، می‌افزاید که ذهن ادراک دیگری درباره وجود جزئی موجودات متناهی خارج از ما دارد که از احتمال صرف درمی‌گذرد و با این که کاملاً به

1. Peter H. Nidditch

2. Demonstration

3. Proof

هیچ‌یک از یقین‌های پیش گفته نمی‌رسد، سزاوار نام «معرفت» است. لاک، این گونه از ادراک را «معرفت حسّی»^۱ می‌نامد و در انتهای فصل دوم از کتاب چهارم تحقیق، معرفت را شامل سه مرتبه می‌داند: شهودی، برهانی و حسّی که از حیث درجه یقین متفاوتند (ibid., p. 536-538).
در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا از نظر لاک معرفت حسّی، معرفت است یا نه؟ به عبارت دقیق‌تر، آیا معرفت حسّی با تعریفی که لاک برای معرفت به دست داده سازگار است؟

نسبت معرفت حسّی با تعریف معرفت در فلسفه لاک

تعریف لاک از معرفت از زمان انتشار تحقیق در فهم بشر منتقدانی داشته و هم منشأ اختلاف نظر مفسران بوده است. یکی از ایرادهای استیلینگ فلیت^۲، اسقف ووستر، آن بود که تعریف لاک از معرفت بر اساس تصورات، معرفت ما را به جهان واقع ناممکن می‌کند. بر اساس نظر منتقدان، لاک معرفت را امری پیشین^۳ می‌داند در حالی که معرفت به جهان خارج، پیشین نیست. از این رو، تعریف لاک، معرفت به جهان خارج را ناممکن می‌کند. از این رو، عده‌ای از منتقدان لاک، معرفت حسّی را با تعریف او از معرفت ناسازگار دانسته و برخی دیگر در صدد آشتی دادن این دو برآمده‌اند.
از نظر بروس آونی^۴، معرفت در تعریف لاک «صرفاً محدود به نسبت بین تصورات است و چیزی درباره امور واقع و وجود به ما نمی‌گوید» (Aune, 2006, p. 20). از آنجا که تعریف لاک به نسبت میان تصورات مربوط است، آونی معرفت حسّی را در دید لاک معرفت نمی‌داند. از نظر آونی، «تعریف لاک به نسبت‌های بین تصورات - سازگاری یا ناسازگاری آنها - مربوط است نه به نسبت‌های بین تصورات و غیرتصوراتی که بازمی‌نمایند. [...] از این رو، معرفت حسّی [معرفت به معنایی دیگر است نه چیزی که او می‌کوشید با ضابطه‌اش درباره سازگاری یا ناسازگاری تصورات تعیین کند» (ibid., p. 21).

راجر وولهاوس^۵ نیز معرفت را از نظر لاک امری پیشین می‌داند. او معتقد است «رابطه نزدیکی

1. sensitive knowledge
2. stillingfleet, the bishop of worcester
3. apriori
4. Bruce Aune
5. Roger Woolhouse

بین مفهوم لاک از «معرفت» و مفهوم امروزی «معرفت مفهومی» و «پیشین» وجود دارد» (Woolhouse, 1995). او با اشاره به گونه‌ی چهارم سازگاری یا ناسازگاری تصورات (وجود واقعی)، معتقد است معرفت حسی از وجود واقعی، معرفت به ربط دو تصور نیست، بلکه معرفت به وجود چیزی در واقعیت است که به مدرکات یا تصورات ما مربوط است. (Woolhouse, 1995) از این رو، وولهاوس اساساً معرفت حسی را از سنخ معرفت تلقی نمی‌کند.

لاک در پاسخ به استیلینگ فلیت معرفت حسی را ادراک سازگاری دو تصور (تصور احساس و تصور وجود واقعی) و بر همین اساس، از سنخ معرفت می‌داند (Locke, 1824a, p. 360). از این رو، تفسیر وولهاوس با نظر لاک مغایر است.

ساموئل ریکلس^۱ رهیافت دیگری موسوم به اطمینانی بودن معرفت حسی^۲ اتخاذ کرده است. به نظر او، معرفت حسی از سنخ معرفت نیست و بر این باور است که «معرفت» ادراک^۳ سازگاری یا ناسازگاری دو تصور است، در حالی که معرفت حسی محتمل دانستن^۴ این سازگاری یا ناسازگاری است و محتمل دانستن مربوط به حکم^۵ است، نه معرفت (Rickless).

ریکلس با استناد به این سخن لاک که معرفت حسی روی هم‌رفته به یقین معرفت شهودی یا برهانی نیست (Locke, 1991, p. 631) و یقین درباره‌ی اشیاء مادی به مقتضای نیاز ماست (ibid., p. 634) نتیجه می‌گیرد که سطح یقینی که احساس عرضه می‌کند، صرفاً برای مقاصد عملی کافی است، نه مقاصد نظری. او با استناد به این که «خبری که به واسطه حواسمان از وجود اشیاء بیرونمان به دست می‌آوریم ... اطمینانی است که سزاوار نام معرفت است و این سخن لاک که «خداوند اطمینان کافی درباره‌ی وجود اشیاء بیرون از من به من داده است» (ibid., p. 631-632) نتیجه می‌گیرد که لاک معرفت حسی را امری اطمینانی می‌داند.

ریکلس هیچ سندی بر این مدعای خود که معرفت حسی محتمل دانستن سازگاری یا ناسازگاری دو تصور است ارائه نمی‌دهد بر همین اساس، کل بنای نظریه‌اش را بر فرضی نهاده است

1. Samuel Rickless
2. assurance view of sensitive knowledge
3. perception
4. presumption
5. judgement

که از عبارت «[معرفت حسی] سزاوار نام معرفت است» - با این تفسیر که معرفت به حساب نمی‌آید، اما می‌توان آن را معرفت حساب کرد - اتخاذ کرده است.

لاک در پاسخ به استیلینگ فلیت - درباره معرفت حسی - از ادراک دو تصور سخن می‌گوید، نه از محتمل دانستن دو تصور. از همین رو، کل بنای نظریه ریکلس فرومی‌ریزد. همچنین ریکلس به کاربرد لفظ «اطمینان» برای معرفت حسی در تحقیق استناد می‌کند تا معرفت حسی را از حوزه معرفت یقینی خارج کند.

دیوید اون^۱ معتقد است لاک در کتابش (تحقیق در فهم بشر) واژه اطمینان^۲ را به معنای عام نیز به کار برده است و دلیلی برای اطلاق واژه در معنای خاص (اصطلاح فنی به معنای باور یا احتمال و مقابل مفهوم یقین) در مورد معرفت حسی در دست نیست (Owen, 2008).

لاک در پاسخ به استیلینگ فلیت، معرفت حسی را امری یقینی می‌داند. او می‌گوید ما دارای معرفت حسی یقینی درباره ربط آن دو تصور هستیم (Locke, 1824a) و می‌افزاید: «وقتی شما این یقین را که به نظرم حداکثر است و خالق حکیم و وهاب، ما را بر این حالت توانا کرده است فروریختید...» (ibid., p. 361). از سوی دیگر، از عبارت «[معرفت حسی] به هیچ‌یک از یقین‌های پیش‌گفته نمی‌رسد»، نمی‌توان نتیجه گرفت که معرفت حسی، یقینی نیست.

لاک در جایی دیگر نیز با توجه به اعتمادپذیری حواس ما، معرفت حسی را یقینی دانسته و می‌گوید:

به نظرم خدا به من اطمینان کافی به وجود اشیاء بیرون از من داده است... این امری یقینی است، همین اعتماد که قوای ما در این جا ما را نفریفته‌اند، بزرگترین اطمینان‌بخش است بر این که ما درباره وجود موجودات مادی تواناییم (Locke, 1991, p. 631).

دیوید اون معرفت حسی را از سنخ معرفت تلقی می‌کند، اما مدعای لاک درباره معرفت حسی ناراستی تمام می‌داند و می‌گوید:

فرض کنیم که دو تصور مرتبط، در واقع، احساس بالفعل و تصور وجود علت خارجی آن احساس باشند. چگونه می‌توانیم سازگاری یا ناسازگاری این دو تصور را دریابیم و

1. David Owen

2. ssurance

ادراک این سازگاری چیست؟ من ... چیزی نمی‌یابم که بحث صریحی در این باره ارائه کرده باشد (Owen, 2008).

برخی لاک‌شناسان کوشیده‌اند معرفت حسی را با تعریف لاک از معرفت آشتی دهند. ووزلی^۱ با استناد به این سخن لاک که «هر جا ما سازگاری تصوراتمان را ادراک می‌کنیم معرفت یقینی هست و هر جا مطمئنیم که آن تصورات با واقعیت اشیاء سازگارند، معرفت یقینی واقعی وجود دارد»، (Locke, 1991, p. 573) معتقد است که در معرفت به وجود، هم سازگاری بین تصورات داریم، هم سازگاری بین تصورات و امر واقع و بنابراین، معرفت حسی با تعریف معرفت سازگار است. او می‌نویسد: معرفت به وجود مانند مقوله دیگر معرفت همچنان ادراک سازگاری یا ناسازگاری تصورات است، با افزودن این قید که ما باید مطمئن شویم سازگاری یا ناسازگاری دیگری بین تصورات و وجود واقعی بیرونمان نیز وجود دارد (Woozley, 1997).

این تفسیر ووزلی مبتنی بر دو سازگاری است و با پاسخ لاک به استیلینگ فلیت، در تعارض است. توضیح اینکه در پاسخ لاک صرفاً سخن از ادراک سازگاری دو تصور است و سازگاری دیگری در میان نیست.

لکس نیومن^۲ می‌کوشد تا با یافتن پیوندی بین تصور وجود واقعی^۳ و تصور شیء محسوس^۴ معرفت حسی را ادراک سازگاری تصورات معرفی کند. مستند او پاسخ لاک به استیلینگ فلیت است. بر طبق تفسیر او در هر معرفت حسی سه تصور داریم: نخست، تصور شیء محسوس؛ دوم، تصور احساس^۵ (تصور احساس کردن)۔ این تصور از طریق مراقبه^۶ حاصل می‌شود۔ سوم، تصور وجود واقعی. تصور احساس، همان واسطه‌ای است که میان تصور شیء محسوس و تصور وجود واقعی پیوند برقرار می‌کند. در این جا دو ربط برقرار است: ربط نخست میان تصور وجود واقعی و

1. Woozley
2. Lex Newman
3. the idea of real existence
4. the idea of a sensible object
5. the idea of sensation
6. reflection

تصور احساس برقرار است و ربط دوم میان تصور احساس و تصور شیء محسوس است. ربط نخست که میان تصور احساس و تصور وجود واقعی است، نوعی ربط پیشین^۱ است از آن گونه‌ای که میان شهود و برهان برقرار است، بدین معناکه وقتی احساسی داریم، علت آن احساس، بیرون از ذهنمان وجود دارد؛ زیرا احساس داشتن صرفاً به معنای تحت تأثیر جهان خارج بودن است. پس اگر تصویری با تصور احساس (که خود، ناشی از مراقبه است) ممه‌ور شد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که علت آن تصور در بیرون از ذهنمان وجود دارد. پس این ربط، پیشین است، اما ربط دوم که ربط میان تصور احساس و تصور شیء محسوس است، این گونه نیست، معلوم نیست که نظر لاک درباره این ربط چیست. نکته مهم تنها آن است که این دو ربط (سازگاری بین تصور احساس و تصور وجود واقعی از یک سو و سازگاری بین تصور احساس و تصور شیء محسوس از سوی دیگر) با هم فرق دارند و مانند هم نیستند، اما نظر نیومن آن است که ربط دوم صرفاً عقیده محتمل^۲ ایجاد می‌کند (Newman, 2004).

نظر پیچیده‌ای که نیومن اتخاذ کرده است از آثار لاک بر نمی‌آید و به نظر می‌رسد نیومن خود را دچار تکلف کرده باشد، به‌ویژه آن که مستند دقیقی نیز بر مدعیات خویش ارائه نمی‌کند. اسکات استیلفورد^۳ نیز به بازنگری در تفسیر «نسبت‌های شناختی دوگانه» نیومن پرداخته و رهیافت مشابهی ارائه کرده است (Stapleford, 2009).

جان یولتون^۴ برای حل معضل معرفت‌حسی رهیافت اساساً متفاوتی اتخاذ کرده است که بر نظریه ادراک مستقیم او مبتنی است. نظریه یولتون مبتنی بر تفسیری است که از مفهوم تصور در فلسفه لاک به دست می‌دهد. از نظر یولتون، تصورات عمل (فعل)^۵ هستند نه شیء^۶ و ما ادراک مستقیم از شیء خارجی داریم. بر همین اساس، یولتون معتقد است که معرفت می‌تواند از سازگاری تصورات با شیء خارجی نیز حاصل شود. او می‌نویسد:

نسبت معرفت ... همیشه نیاز به دو تصور ندارد، همیشه بین تصورات نیست، بلکه در

1. a priori
2. probable opinion
3. Scott Stapleford
4. John Yolton
5. act
6. object

برخی موارد، ویژگی تصورات است. ادراک هر نسبت بین تصورات یا ادراک هر نسبت از تصورات می‌تواند معرفت ایجاد کند. واژه «سازگاری» نشان‌گر رابطه نزدیک^۱ با چیزی و رای خود تصور است. گاهی اوقات این رابطه نزدیک با دیگر تصوراتی است که اتفاقاً با آن تصور همبودی دارند، گاهی وقت‌های دیگر با دیگر تصوراتی است که ضرورتاً با آن تصور مرتبط‌اند و گاهی اوقات نیز این سازگاری رابطه نزدیک با علت فیزیکیِ موجد آن تصور است (Yolton, 1970, p. 110).

رهیافت یولتون آشکارا با نظری که لاک در پاسخ به استیلینگ فیلد ارائه کرده است، در تعارض است؛ هر چند یولتون از این تعارض آگاهی داشته و پاسخ لاک را «گمراه‌کننده» دانسته است و معتقد است که لاک «در ترجمه برقراری نسبت وجود واقعی بین تصور احساس بالفعل و تصور وجود واقعی بیرون من، سرشت این سازگاری را در این مورد ناروشن گذاشته است» (ibid., p. 112).

اگر ایراد یولتون بر لاک وارد هم به نظر برسد، تفسیر او که با تصریحات لاک در تعارض است، موجه به نظر نمی‌رسد. البته، این برداشت یولتون - که تصور در فلسفه لاک شامل عمل ادراک می‌شود - درست است، ولی این که تصور منحصر به عمل ادراک باشد، به هیچ وجه صحیح نیست. ثانیاً، نظریه ادراک مستقیم - به رغم طرفدارانی که پیدا کرده است - با تصریحات لاک مبنی بر اتخاذ نظریه بازنمایی ادراک، در تعارض است.

آرای فیلسوفان معاصر را در مسئله ناهمخوانی معرفت حسی با تعریف معرفت در فلسفه لاک، ملاحظه کردیم. پیش از آن که رهیافت خود را مطرح کنیم، مسئله را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

اگر ادراک سازگاری میان تصورات و غیرتصورات را هم معرفت بدانیم در تطبیق معرفت حسی با معرفت دچار مشکل نخواهیم شد، اما لاک معرفت را ادراک سازگاری یا ناسازگاری میان دو تصور دانسته است و از سوی دیگر، او از سازگاری وجود واقعی^۲ سخن می‌گوید، (Locke, 1991, p. 527) که به ظاهر، با تعریف معرفت در تعارض است. در این جا باید به این سؤالات پاسخ دهیم که آیا سازگاری وجود واقعی، سازگاری میان دو تصور است و در صورتی که چنین باشد، آن دو تصور کدام‌اند. آنگاه می‌توان به سؤال درباره ارتباط معرفت حسی با معرفت و این که معرفت

1. intimation

2. Actual real existence

منحصر به دو قسم است یا سه قسم، پاسخ داد. کلید حل مسئله در پاسخ لاک به استیلینگ فلیت است. لاک می‌نویسد:

من جسارتاً دریافته‌ام که شما چیزی را با چیز دیگر، یعنی تصویری را که با احساسی قبلی در ذهن جای گرفته است با دریافت بالفعل تصور، یعنی احساس بالفعل خلط کرده‌اید که به نظرم با توجه به مطالبی که از کتابم نقل کردید، نیازی نیست به اثبات آن پردازم که این‌ها دو چیز متمایزند. پس دو تصویری که سازگاریشان در این مورد درک شده و از این طریق معرفت ایجاد می‌کنند، تصور احساس بالفعل (که عملی است که از طریق آن تصویری واضح و متمایز دارم) و تصور وجود واقعی چیزی بیرون از من که سبب آن احساس می‌شود، هستند و من شادمان خواهم شد که بدانم آن عالیجناب چه یقینی ناشی از حواس خود درباره وجود چیزی در بیرونشان جز ربط ادراک شده از آن دو تصور دارند (Locke, 1824a, p. 360).

با این روشنگری لاک معلوم می‌شود که معرفت حسی ادراک سازگاری تصور احساس بالفعل و تصور وجود واقعی چیزی بیرون از من که سبب آن احساس می‌شود، است و از همین رو، از سنخ معرفت به حساب می‌آید. همچنین منظور لاک از قسم چهارم سازگاری، یعنی «سازگاری وجود واقعی» که مختصر عبارت «سازگاری تصور با وجود واقعی» است، در واقع، همان سازگاری تصور احساس بالفعل و تصور وجود واقعی است.

در نتیجه، سازگاری وجود واقعی و نیز معرفت حسی، ادراک سازگاری دو تصور است و با تعریف معرفت سازگار است و از آن‌جا که لاک معرفت حسی را امری یقینی می‌داند معرفت حسی با ویژگی یقینی بودن معرفت هم انطباق دارد. و همان‌طور که یقین معرفت برهانی را کمتر از یقین معرفت شهودی می‌داند، (Locke, 1991, p. 532) یقین معرفت حسی را نیز کمتر از یقین دو مرتبه فوق تلقی می‌کند (ibid., p. 538).

بنابر این، لاک معرفت را شامل سه قسم می‌داند و در طول فصل دوم کتاب چهارم تحقیق تقسیم خود را تکمیل کرده است، اما هنوز این سؤال باقی است که ما با ادراک سازگاری دو تصور، چگونه به معرفت شیء خارجی می‌رسیم. بهتر است ابتدا مقصود لاک را از تصور بازجوییم. از نظر لاک، تصور «هر چیزی است که به وقت اندیشیدن انسان متعلق فهم واقع شود، من آن

رابطه کار گرفته‌ام تا هر آنچه را از صورت ذهنی،^۱ صورت معقول،^۲ صورت محسوس،^۳ یا هر آنچه را ذهن در اندیشیدن می‌تواند به کار گیرد، بیان کنم» (Locke, 1991, p. 47).

او در پاسخ به استیلینگ فلیت می‌نویسد: «آنچه تصورات دلالت بر آن دارند چیزی جز متعلقات بی‌واسطه ذهن ما به هنگام تفکر نیست». او ذکر می‌کند که چیزی یقینی‌تر از تصویری که از شیء خارجی در ذهن داریم نیست و این معرفت شهودی است. (ibid., p. 537) پس هر آنچه ذهن به هنگام اندیشیدن می‌تواند به کار گیرد تصور است و ما به این تصورات که متعلقات بی‌واسطه ذهن ما هستند، معرفت شهودی داریم.

بروس آونی «تصورات را از نظر لاک... چیزی «حاضر در ذهن»،... مشتمل بر افکار، مفاهیم، تصاویر ذهنی و تأثرات حسی» می‌داند (Aune, 2006, p. 28).

به اعتقاد برخی، لفظ «تصور» نزد لاک نه تنها افکار، بلکه تصویرهای حسی و حتی دردها و عواطف را هم دربرمی‌گیرد، اما این‌ها تنها بخشی از آن چیزی است که ذهن به هنگام اندیشیدن می‌تواند به کار گیرد. اعمال ذهنی - و به‌ویژه ادراک - نیز داخل در تعریف تصور خواهند بود. به همین دلیل، لاک می‌نویسد «تصور داشتن و ادراک یک چیز است» (Locke, 1991, p. 108) و نیز می‌نویسد: «تصورات ما چیزی جز ادراکات بالفعل در ذهن نیستند» (ibid., p. 150).

اضافه می‌کنیم که برخی مفسران نیز به تمایز تصور به معنای هر متعلق فهم و تصور به معنای عمل ادراک تظن داشته‌اند.

پس وقتی لاک از سازگاری تصور احساس بالفعل و تصور وجود واقعی - که علت بیرونی آن احساس است - سخن می‌گوید، منظورش ادراک سازگاری عمل احساس بالفعل و تصور وجود واقعی آن شیء است؛ به این معنا که احساس بالفعل شیء خارجی منوط به تأثیر وجود واقعی شیء است و ادراک شیء خارجی و حصول تصور آن با تصور وجود آن نیز همراه است که به معرفت حسی می‌انجامد. به عبارت دیگر، وقتی شخصی با شیء مادی مواجه می‌شود سازگاری دو تصور - (۱) تصور احساس شیء؛ (۲) تصور وجود شیء - را ادراک می‌کند و ادراک سازگاری این دو تصور همان «معرفت حسی» است.

1. phantasm

2. notion

3. species

غیراستنباطی بودن معرفت ما به وجود جهان مادی

چنان‌که اون به درستی تذکر داده است، از بحث معرفت حسی به جهان خارج مادی چنین برمی‌آید که این معرفت همان‌طور که از نامش پیداست، از طریق حواس است نه از نوع معرفت استنباطی (Owen, 2008). چنان‌که لاک در پاسخ به اسقفِ ووستر نوشته است، ما از طریق ادراک به وجود علت خارجی احساس پی می‌بریم و این رویداد شامل هیچ استنباطی نیست و به صرف احساس شیء خارجی وجود آن نیز ادراک می‌شود.

پس دریافت بالفعل تصورات از بیرون است که به ما از وجود دیگر اشیاء خبر می‌دهد و سبب می‌شود که بدانیم چیزی در آن زمان در بیرونمان وجود دارد که آن تصور را در ما ایجاد می‌کند (Locke, 1991, p. 630).

وجود جهان خارج مادی

حال که روشن شد از نظر لاک معرفت حسی نیز معرفت است و اطلاق لفظ معرفت به آن از روی تسامح نیست، باید دید از نظر او این معرفت به کدام وجه از جهان خارج مادی تعلق می‌گیرد و به کدام وجه آن تعلق نمی‌گیرد.

لاک در کتاب دوم تحقیق نحوه کسب تصوراتمان را بیان می‌کند. او تصورات را به بسیط و مرکب تقسیم می‌کند؛ ذهن تصورات بسیط را که ممکن است ناشی از احساس یا مراقبه باشند، به حال انفعال می‌پذیرد. تصورات بسیط ناشی از احساس، معطوف به جهان خارج است و بازنمای توان‌هایی در اشیای خارجی‌اند که این تصورات را ایجاد می‌کنند.

از آنچه درباره تصورات بسیطمان گفته شد، آشکارا می‌اندیشم که تصورات بسیطمان درباره اشیاء بیرونمان هیچ‌یک نمی‌توانند کاذب باشند؛ زیرا صدق این نمودها یا مدرکات درون ذهنمان، چنان‌که گفته شد، پاسخ‌گویی به توان‌های اشیای خارجی‌اند تا از طریق حواسمان چنین نمودهایی را در ما ایجاد کنند (ibid., p. 390).

افزون بر این، تصورات بسیط احساس در بازنمایی بسنده‌اند، یعنی به‌طور کامل بازنمای توان‌هایی‌اند که آن‌ها را ایجاد می‌کنند. یعنی آن توان چنین تصویری را ایجاد می‌کند، نه تصور دیگری را.

از این رو، به معنایی، این تصورات کاملاً بازنمای جهان خارج‌اند، بدین معنا که توان ایجاد چنان تصویری را بازمی‌نمایند و این تنها چیزی است که می‌باید باز نمایند. به عبارت دیگر، این تصورات «مقصودشان بیان چیزی جز توان اشیا برای ایجاد چنان حسی در ذهن نیست» و تمام آنچه را که باید، بازمی‌نمایند.

تصورات بسیط که روگرفت هستند، مطمئناً بسنده نیز هستند؛ زیرا مقصودشان بیان چیزی جز توان اشیا برای ایجاد چنان حسی در ذهن نیست، وقتی آن حس ایجاد شد، چیزی جز معلول آن توان نیست. بنابراین، کاغذی که بر آن می‌نویسم توان آن را دارد که با نور (با نظر به مفهوم عمومی نور سخن می‌گویم) آن حس را که «سفید» می‌نامم در من ایجاد کند. آن، چیزی جز اثر چنین توانی در چیزی بیرون ذهن نیست؛ زیرا ذهن فی‌نفسه، توان ایجاد چنین تصویری را ندارد و منظور از واقعی و بسنده بودن تصور بسیط غیر از معلول چنین توانی بودن نیست. احساس سفید در ذهنم که معلول آن توان است، یعنی کاغذی که ایجادش می‌کند، کاملاً برای آن توان بسنده است، در غیر این صورت، آن توان، تصور دیگری را ایجاد می‌کرد (Locke, 1991, p. 383).

مایکل ایرز^۱ معتقد است که تصورات بسیط، معلول صرف‌اند؛ بدین معنا که حضور تصور در ذهن حاکی از چیزی جز وجود توان ایجاد آن تصور نیست. به عبارت دیگر، احساس صرفاً معطوف به وجود علت بیرونی است:

آنچه در احساس داده می‌شود آن است که این تصور را چیزی «در بیرونمان» ایجاد کرده است. پس معرفت حسی، معرفت به کیفیات محسوس است صرفاً تا جایی که توانهایی هستند که بر ما عمل می‌کنند (Ayers, 2005, p. 139-140).

بر همین اساس، نظر آیرز کاملاً با قول لاک در کتاب دوم تحقیق که بیشتر بدان اشاره شد، مطابق است. از نظر آیرز، اگر تمایز کیفیات اولیه/ ثانویه را – که در نظر لاک از جمله مقبولات است – بپذیریم، باز تصورات کیفیات اولیه بازنمای چیزی بیش از وجود علت‌هایشان نیستند و نمی‌توانیم بدون استدلال، مطمئن شویم که آن‌چنانند که می‌نمایند (ibid.).

1. Michael Ayers

2. blank effect

افزون بر این، با توجه به این که تصورات بسیط بسنده هستند، در حکایت از وجود عامل ایجادشان کاملاً اعتمادپذیرند و بدین معنا نیز می‌باید «معرفت» تلقی شوند.

نظر لاک - درباره وجود جواهر جزئی - اندکی متفاوت است. از نظر لاک، تصور جواهر جزئی ترکیبی از تصورات بسیط است که با هم ادراک می‌شوند و به اصطلاح همبودی دارند.

همه تصوراتی که ما از انواع گونه‌های متمایز و جزئی جواهر داریم چیزی جز ترکیبات مختلف تصورات بسیط نیستند که در چنین علت ناشناخته اتحادشان که موجب قیام این کل در آن است، همبودی دارند. با چنین ترکیبی تصورات بسیط و نه چیزی دیگر است که ما گونه‌های جزئی جواهر را بر خود باز می‌نماییم (Locke, 1991, p. 298).

از آن‌جا که تصورات جواهر، مرکب از تصورات بسیط‌اند و تصوراتی بسیط بازنمای بسنده وجود توان‌هایی در خارج‌اند، تصورات جواهر نیز بازنمای بسنده وجود توان‌هایی در خارج هستند که سبب تصورات بسیط آن جواهراند. پس، تصورات جواهر حاکی از وجود توان‌هایی در خارج هستند، اما چون «چیزی جز ترکیبات مختلف تصورات بسیط نیستند»، حکایت از چیزی غیر از این توان‌ها ندارند. «ما بی‌واسطه از طریق حواسمان گرما و نور آتش را ادراک می‌کنیم که اگر درست ملاحظه شوند، چیزی جز توان‌هایی در آن که این تصورات را در ما ایجاد می‌کنند، نیستند» (ibid., p. 299).

تصورات جواهر «علت ناشناخت اتحاد» تصورات بسیطشان را باز نمی‌نمایند. از این رو، «همه تصورات مرکبمان از جواهر ناکافی و نابسنده‌اند» (ibid., p. 301). پس تصورات مرکب جواهر نیز بازنمای واقعیت مستقل از ذهن‌اند، اما تنها تصورات بسیط‌اند که جهان خارج را به‌طور کامل باز می‌نمایند.

گستره معرفت ما به وجود مادی

چنان‌که ملاحظه کردیم، تصورات بسیط ناشی از احساس و تصورات جواهر جزئی نشان‌گر موجودات بیرون از ذهن ما هستند و تنها طریق معرفت ما به وجود موجودات مادی، حواس ماست.

«وقتی حواسمان به‌طور بالفعل به شیئی معطوف می‌شود، می‌دانیم که آن شیء وجود دارد» (ibid., p. 636) ... بنابراین، همان گرفتن بالفعل تصورات از بیرون است که ما را از وجود چیزهای دیگر خبر می‌دهد و سبب می‌شود تا بدانیم چیزی در آن زمان بیرون

از ما وجود دارد که علت آن تصور ماست (ibid., p. 630).

در نتیجه، ما با معرفت حسی، از وجود چیزی بیرون از خود در زمان احساس آن چیز باخبر می‌شویم. به عبارت دیگر، معرفت حسی محدود به زمان احساس شیء خارجی است. لاک می‌نویسد:

وقتی که حواسمان تصویری را بالفعل به فهمان منتقل می‌کنند، قانع می‌شویم که چیزی در آن وقت، واقعاً در بیرون از ما وجود دارد که بر حواسمان تأثیر می‌کند و از طریق آن‌ها قوای ادراکی ما را از وجود خبر می‌دهد و به‌طور بالفعل آن تصور را که در آن وقت ادراک می‌کنیم در ما ایجاد می‌کند (Locke, 1991, p. 635).

وجود اشیاء و جواهر نیز بر تأثیرشان مقدم است. «زیرا پیش از آن‌که به هر صورت بر ما تأثیر گذارند تا اعمالشان بر ما محسوس شود باید وجود داشته باشند و ما می‌باید فرض کنیم پیش از آن‌که عمل کنند موجوداند» (Lock, 1824b, p. 320)، اما معرفت ما به وجود قبلی اشیاء چگونه است؟ لاک معتقد است:

ما می‌توانیم با حافظه خود مطمئن شویم که چیزهایی که پیش از این بر حواسمان اثر گذاشتند، وجود داشته‌اند و چنین است که به وجود گذشته اشیاء مختلفی که حواسمان ما را از آن‌ها خبر داده‌اند، معرفت داریم. حافظه‌مان هنوز تصورات را نگه داشته است و بر این مبناست که تا زمانی که به‌خوبی به یاد می‌آوریم، به هیچ تردیدی اعتنا نمی‌کنیم، اما این معرفت نیز به بیش از آنچه حواسمان پیش از این ما را از آن مطمئن کرده است نمی‌رسد (Locke, 1991, p. 636).

بنابراین، به وجود قبلی اشیائی هم که پیش از این با حواس خود از وجودشان مطلع شده بودیم، معرفت داریم. البته، این بدان معنا نیست که باور داریم که آن‌ها وجود دارند، اما معرفت ما به وجود توان‌هایی در اشیاء، به منزله معرفت ما به ماهیت آن‌ها نیست؛ زیرا ما تنها ماهیات اسمی اشیاء را می‌دانیم نه ماهیات واقعی آن‌ها را.

دلایل موافق با معرفت حسی به وجود جهان مادی

لاک معرفت ما را به وجود جهان مادی صرفاً مبتنی بر حواسمان می‌داند و وجود جهان مادی از نظر او امری یقینی است، اما، او افزون بر معلوماتی که حواس به هنگام تأثیرپذیری از اشیای مادی به ما می‌دهند، چهار «دلیل موافق دیگر» بر معرفت حسی به وجود جهان مادی ارائه می‌کند.

دلیل نخست این که ادراکات ما ناشی از علل خارجی‌اند که بر حواسمان تأثیر می‌گذارند؛ زیرا کسانی که فاقد اعضای یک حس‌اند، هیچ‌گاه تصورات مربوط به آن حس در ذهنشان ایجاد نمی‌شود. البته، این دلیل شکاک را متقاعد نمی‌کند؛ زیرا، اساساً کسی که به وجود جهان خارج شک دارد، وجود حواس را نیز منکر است. به عبارت دیگر، نخستین دلیل لاک مصادره به مطلوب است. برای آن که بدانیم اعضای حسی موجوداند، باید معرفت حسی داشته باشیم و این همان نتیجه‌ای است که قرار است دلیل نخست اثبات کند.

دلیل دوم آن است که تصورات احساس، متمایز از تصورات حافظه‌اند، از آن رو که ما نسبت به آن‌ها حالت پذیرنده و انفعالی داریم. البته، شکاک می‌تواند ایراد کند که ما در رؤیایها و توهمات حسی نیز تجربه حسی انفعالی داریم. دلیل سومی که لاک می‌آورد ارتباط میان تجربه حسی و لذت و الم است، برای مثال، الم ناشی از احساس گرما یا سرمای شدید غیر از الم ناشی از صرف تصور آن است و دلیل آخر او آن است که حواس ما یک‌دیگر را تأیید می‌کنند. برای مثال، ما می‌توانیم با لمس آنچه می‌بینیم از وجودش مطمئن شویم (Locke, 1991, p. 632-633). شکاک می‌تواند این هماهنگی حواس را نیز به اهریمن شریر^۲ منسوب کند. اسکات استیلفورد^۳ این دلایل را مبتنی بر «استنتاج از راه بهترین تبیین»^۴ می‌داند. در این استنتاج غیرقیاسی، انسان از این حقیقت که فرضیه خاصی بهتر از فرضیه‌های بدیل قرائن را تبیین می‌کند، صدق آن فرضیه را استنتاج می‌کند. بدین نحو که در دلیل نخست، دارا بودن عضو حسی مربوط، برای داشتن تصویری خاص لازم است، اما کافی نیست. از این رو، بهترین تبیین برای حصول آن، حضور اشیای خارجی مؤثر بر آن حواس هستند. برای دلیل دوم، بهترین تبیین برای تحمیل تصورات احساس بر ذهن ما، آن است که علتی خارجی

1. concurrent reasons

^۲. (اشاره به فلسفه دکارت)

3. Scott Stapleford

4. Abduction, inference to the best explanation

بر حواسمان تأثیر می‌کند. برای دلیل سوم، بهترین تبیین برای فرق میان لذت و آلم تصورات احساس و لذت و آلم تصورات حافظه، وجود اشیای خارجی است و برای دلیل چهارم نیز بهترین تبیین برای این که حواسمان یک‌دیگر را تأیید می‌کنند، وجود شیء خارجی است (Stapleford, 2009).

پاسخ لاک به شکاکیت

لاک در سومین دلیل بر وجود معرفت حسی، ارتباط تجربه حسی را با لذت و آلم یادآوری می‌کند و به نحوی عمل‌گرایانه بر کفایت تجربه حسی در «عرضه خبر یقینی به ما درباره آن چیزهایی که بر ایمان ملایم یا ناملایم اند» تأکید می‌کند (Locke, 1991, p. 634) و این را دلیلی علیه شکاکیت تلقی می‌کند. برای مثال، کسی که آتش شمعی را دیده است و با گذاشتن انگشت خود بر شعله سوزش آن را احساس کرده است، شک او در این که چیزی بیرون از او وجود دارد کم خواهد بود و از نظر لاک، این مقدار از یقین برای هدایت اعمال آدمی کفایت می‌کند (ibid., p. 634-635). افزون بر این، لاک ضمن تأکید بر تفاوت تصورات احساس و تصورات حافظه می‌گوید:

اگر کسی بگوید رؤیا می‌تواند همان کار را انجام دهد و همه این تصورات ممکن است بدون هیچ شیء خارجی در ما ایجاد شده باشد، او می‌تواند بپذیرد که من در خواب به او چنین پاسخ می‌دهم: (۱) این که نگرانی‌اش را رفع کنم یا نه موضوع مهمی نیست؛ آن‌جا که همه چیز رؤیاست، استدلال و حجت ساختن بی‌فایده است. حقیقت و معرفت جمله هیچ در هیچ است؛ (۲) این که بر آن باورم او فرق آشکاری میان خیال در آتش بودن و واقعاً در آتش بودن قائل است (ibid., p. 537).

از نظر او، سخنان شکاک دارای تناقض و تعارض است. بروس آونی بر این دلیل لاک ایراد می‌کند: در این جا پرسش فلسفی مناسب، این نیست که بر آن باوریم تفاوت قطعی میان تجربه رؤیا و بیداری داریم یا نه، بلکه این است که چه دلایلی به سود این نظر که تجربه‌های حسی ما به باورهای صادق یا تقریباً صادق درباره اشیای خارج از آگاهی ما می‌انجامند می‌توان ارائه کرد (Aune, 2006, p. 22).

هرچند آونی پرسش دقیقی را مطرح می‌کند، با توجه به آرای لاک درباره معرفت حسی به تصورات

بسیط و جواهر جزئی و حصول معرفت یقینی به جهان خارج، ایراد آونی بر لاک وارد نیست. منشأ این ایراد آونی آن است که او ارتباط معرفت حسی و معرفت را در فلسفه لاک دریافته است.

وجود خدا

لاک معتقد است که «ما به وجود خود معرفت شهودی، به وجود خدا معرفت برهانی و به وجود اشیای دیگر، تنها معرفت حسی داریم که فراتر از اشیاء حاضر بر حواسمان نمی‌گسترده» (Locke, 1991, p. 553) ما معرفت حسی را بررسی کردیم. حال، به بحث وجود خدا در فلسفه لاک می‌پردازیم. علم ما به وجود خدا، برهانی و مبتنی بر معرفت ما به وجود خود ماست. ما به وجود خود «معرفت شهودی» داریم.

درباره وجود خودمان، ما آن را چنان آشکار و چنان یقینی ادراک می‌کنیم که نه به برهان نیاز دارد و نه پذیرای هیچ برهانی است؛ زیرا، چیزی بیش از وجود خودمان بر ما بدیهی نیست. من فکر می‌کنم، استدلال می‌کنم، لذت می‌برم و آلم احساس می‌کنم؛ آیا هیچ‌یک از این‌ها بیش از وجود خودم بر من بدیهی‌تر تواند بود؟ اگر من به هر چیز دیگری شک کنم، خود همین شک مرا وامی‌دارد که وجود خودم را ادراک کنم و مرا دچار شک درباره آن نمی‌کند (ibid., p. 618). ... پس، ما به وجود خود «معرفت شهودی» داریم. ضمناً، یقین شهودی به این گزاره داریم که «هیچ محض، نه می‌تواند وجودی واقعی ایجاد کند، نه می‌تواند برابر دو زاویه قائمه باشد» (ibid., p. 620)، اما من موجودم، پس معدومی مرا به وجود نیاورده، بلکه موجودی مرا ایجاد کرده است. پس آن موجود، ازلی است؛ زیرا، آنچه ازلی نباشد، آغازی دارد و «آنچه آغازی دارد بایست چیز دیگری آن را ایجاد کرده باشد» (ibid., p. 621). ... بدیهی است آن‌که وجود و آغازش از دیگری است، می‌باید همه محتوا و متعلقات وجودش نیز از دیگری باشد. تمام توانی که دارد باید منسوب به همان منبع و دریافته از آن باشد (ibid., p. 620).

این بدان معناست که معلول هر چه دارد از علت است و بنابراین، چون انسان در خود توانایی می‌یابد و دارای ادراک و معرفت است، موجود ازلی‌ای که او وابسته به آن است نیز می‌باید توانا و عاقل

باشد. از این رو، نتیجه می‌گیریم که «موجود ازلی همه توان و همه دانی وجود دارد؛ خواه کسی بخواهد او را خدا بنامد، خواه نه» (ibid., p. 621).
لاک در این برهان به ابطال تسلسل و دور نمی‌پردازد.

وی در این برهان نیازی نمی‌بیند که تسلسل یا دور را باطل کند [...] این کار به نظر ما منطقی است، یعنی اثبات وجود خدا متوقف بر ابطال تسلسل یا دور نیست؛ زیرا موجودی که وجودش آغازی دارد - موجود حادث - برای وجود یافتن محتاج علت است [...] بنابراین، لازم نیست وجود حادث اول را به حادث دوم ارجاع دهیم و حادث دوم را به حادث سوم و تسلسل را ابطال کنیم و در نهایت، به قدیم برسیم، بلکه از همان نخست می‌گوییم حادث نیازمند قدیم است، خواه یک حادث داشته باشیم یا دو یا سه یا بی‌نهایت. همین‌طور، نمی‌توان وجود یک حادث را به طریق دور به وجود خودش - بی‌واسطه یا باواسطه - ارجاع داد؛ زیرا بالاخره در آن صورت ما جز حادث چیزی نداریم و مجموعه همچنان نیازمند علت خواهد بود. با این ترتیب، با اندکی تأمل ظاهر می‌شود که حادث نیازمند قدیم است و از همان نخست، حتی وجود یک حادث ما را به وجود قدیم (خدا) می‌رساند (حکااک، ۱۳۹۰، ص ۷۹).

وجود اذهان دیگر از نظر لاک

ما به دیگران حالات ذهنی نسبت می‌دهیم و آن‌ها را مانند خود دارای ذهن می‌دانیم. این مسئله را که چگونه می‌توانیم بدانیم دیگران نیز دارای ذهن هستند یا حالت ذهنی مشابه ما دارند، «مسئله اذهان دیگر^۱» می‌نامند.
این که کسی دارای ذهن است به معنای آن است که جوهر اندیشنده است. در واقع، منظور لاک از لفظ «جوهر روحانی» جوهر اندیشنده است. از نظر لاک، ما نمی‌توانیم به وجود ارواح متناهی دیگر معرفت یقینی حاصل کنیم. ما با دلایلی نظیر وحی^۲ از وجود چنین مخلوقاتی اطمینان حاصل می‌کنیم.

1. the problem of the other minds

2. revelation

این را که چه تصویری از ارواح داریم و چگونه به آن‌ها می‌رسیم پیشتر نشان دادم، اما اگرچه آن تصورات را در ذهنمان داریم و می‌دانیم که آن‌ها را در ذهن داریم، داشتن تصور ارواح به ما معرفت به آن را نمی‌دهد که چنین چیزی در بیرونمان وجود دارد. ما دلیل از روی وحی و دلایل متعدد دیگری داریم تا با اطمینان باور کنیم که چنین مخلوقاتی وجود دارند، اما حواسمان نمی‌تواند آن‌ها را کشف کنند، ما فاقد ابزار معرفت به آن موجودات خاص هستیم. چون ما نه با تصوراتی که از ارواح متناهی در ذهنمان داریم می‌توانیم بدانیم که چنین موجوداتی واقعاً وجود دارند، نه با تصوراتی که کسی از پریان یا ساتورها دارد، می‌تواند بداند که متعلقات چنین تصوراتی واقعاً موجوداند. بنابراین، ما درباره وجود ارواح متناهی و نیز چند چیز دیگر باید خود را به گواهی ایمان راضی کنیم (Locke, 1991, p. 637)

نتیجه‌گیری

بررسی وجود جهان خارج مادی منوط به بررسی معرفت ما به جهان خارج است. هرگونه بحث از معرفت ما به وجود جهان خارج در فلسفه لاک مستلزم مراجعه به بخش‌های مختلف فلسفه او از جمله معرفت‌شناسی اوست. لاک باور ما به جهان خارج مادی را ناشی از معرفت حسی می‌داند. معرفت حسی ما به جهان خارج به معنای اطمینان ما به وجود اشیای مادی مستقل از ذهن ماست که با تأثیر بر قوای ادراکی ما تصورات معینی را در ذهنمان ایجاد می‌کنند. تطبیق معرفت حسی با تعریف لاک از معرفت امری دشوار به نظر می‌رسد. فیلسوفان در پاسخ به این که اساساً معرفت از نظر لاک، امری پیشین یا ماتقدم است یا نه و این که معرفت حسی معرفت به حساب می‌آید یا نه، دیدگاه‌های مختلفی دارند. حتی برخی از مفسران به بازنگری اساسی در کل فلسفه لاک پرداخته‌اند.

لاک معرفت حسی را ادراک سازگاری میان تصور احساس بالفعل و تصور وجود واقعی چیزی بیرون از ذهن که سبب آن احساس می‌شود، می‌داند. از این رو، در نظر لاک، معرفت حسی معرفت به حساب می‌آید. بنابراین، نظر آونی و وولهاوس که معرفت حسی را معرفت تلقی نمی‌کنند، صحیح نیست. با توجه به این که لاک معرفت حسی را ادراک سازگاری دو تصور دانسته است،

نظر ریکلس نیز مبنی بر محتمل بودن این سازگاری در معرفت حسی، درست نیست. افزون بر این، لاک معرفت حسی را امری یقینی که یقین آن حداکثر یقین متصور است، دانسته است. بنابراین، گذشته از آن که سخن ریکلس درباره اطمینانی بودن معرفت حسی و کفایت صرف آن برای مقاصد عملی مستند نیست، صحیح هم نیست. با توجه به تصریحات لاک، رأی ووزلی نیز مبنی بر لحاظ دو نوع متمایز سازگاری در معرفت شناسی لاک، یعنی سازگاری بین تصورات و سازگاری بین تصورات و امر واقع، صائب نیست. رهیافت لکس نیومن تأکید بر تمایز دو ربط، یعنی ربط میان تصور احساس و تصور وجود واقعی و ربط میان تصور احساس و تصور شیء محسوس و محتمل دانستن ربط دوم است و به نظر می‌رسد که نیومن خود را دچار تکلف کرده باشد. نظر یولتون نیز مبنی بر این که معرفت همیشه نیاز به دو تصور ندارد با پاسخ لاک به استیلینگ فلیت در تعارض است.

بررسی ما نشان می‌دهد که معرفت حسی از نظر لاک امری یقینی است و با تعریف او از معرفت، کاملاً سازگار است. در نتیجه، با معرفت حسی به‌طور یقینی از وجود چیزی بیرون از خود در زمان احساس آن با خبر می‌شویم. به عبارت دیگر، به وجود جهان خارج مادی معرفت یقینی داریم و یقیناً می‌دانیم که جهان خارج مادی موجود است.

بررسی دلایل وجود معرفت حسی در فلسفه لاک نشان می‌دهد که او افزون بر معرفت یقینی به جهان خارج مادی، بهترین تبیین برای حالت انفعالی ما در احساس تصورات و نیز بهترین تبیین توافق گزارش حواس ما را وجود جهان خارج می‌داند. او تفاوت تأثر و لذت و آلم ناشی از تصورات احساس و تأثر و لذت و آلم ناشی از تصورات حافظه را بهترین دلیل علیه شکاکیت نسبت به جهان خارج می‌داند.

از نظر لاک، معرفت ما به وجود خداوند یقینی‌ترین معرفت نسبت به جهان خارج است. این معرفت مبتنی بر استدلال است. از دید او ما نسبت به وجود اذهان دیگر معرفت نداریم و حصول اطمینان ما در این خصوص، امری ایمانی است.

فهرست منابع

- حکاک، سید محمد. (۱۳۹۰). فلسفه تجربی انگلستان، تهران: سمت.
- Aune, B. (2006). *Knowledge of the External World*. Taylor & Francis e-Library.
 - Ayers, M. (2005). *Locke: Epistemology and ontology*. Taylor & Francis e-Library.
 - Locke, J. (1991). *An Essay Concerning Human Understanding*. Oxford: Oxford University Press, 8th impression.
 - Locke, J. (1824a). *The Works of John Locke in Nine Volumes*, vol 3, 12th ed., London: Rivington.
 - Locke, J. (1824b). *The Works of John Locke in Nine Volumes*, vol 9, 12th ed., London: Rivington.
 - Owen, D. (2008). Locke on Sensitive Knowledge. (at <http://www.ic.arizona.edu>).
 - Rickless, Samuel (forthcoming). Locke's 'Sensitive Knowledge: Knowledge or assurance?', *Oxford Studies in Early Modern Philosophy*, Vol. 7. (at samrickless.com/files/Research/LockeSK.pdf).
 - Stapleford, S. (2009). Locke on Sensitive Knowledge as Knowledge, *Theoria* 75, pp. 206-231.
 - Woolhouse, R. (1995). Locke's Theory of Knowledge, in Vere Chappel (Ed.) *The Cambridge Companion to Locke*.
 - Wozzley, A. D. (1977). Some Remarks on Locke's Account of Knowledge, in I. C. Tipton (Ed.) *Locke on Human Understanding*. Oxford: Oxford University Press.
 - Yolton, J. W. (1970). *Locke and the compass of Human Understanding: A Selective Commentary on "Essay"*, Cambridge: Cambridge University Press.